

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

فرمایشات مرحوم محقق نائینی (ره) و اشکالاتی را که بر فرمایششان بود ملاحظه فرمودید.

مرحوم آخوند(ره) در مقدمه دهم، که در مقام بیان ثمره نزاع اجتماع امر و نهی هست، اولین مطلبی که فرموده‌اند این بود که: بنا بر اینکه اجتماعی شویم، صلاه در دار غصبی مطلقاً صحیح است و این عمل واجب که مقارن و ملازم با يك عمل حرام هست، مطلقاً صحیح است، اعم از اینکه عبادی باشد یا توسلی، اعم از اینکه علم به حرمت باشد یا نباشد.

مرحوم نائینی(ره) بر این قسمت اشکالی کرده‌اند، که ملاحظه کردید.

نقد و بررسی این کلام مرحوم آخوند(ره) توسط مرحوم خوئی(ره)

مرحوم آقای خوئی(قدس سره)(محاضرات، جلد 4، صفحه 231) فرموده‌اند که: مرحوم آخوند(ره) فرموده‌است که: این عبادت، روی قول به جواز مطلقاً صحیح است، که ما در این اطلاق مناقشه داریم.

همچنین فرموده‌است که: بنا بر جواز اجتماع امر و نهی، این شخص عملی را که انجام داده، علاوه بر اینکه واجب است، معصیت هم هست و قائل‌اند به اینکه مطلقاً عنوان عصیان دارد، که به آن هم اشکال داریم.

بیان اشکال فرموده‌اند که: ولو قائل به جواز اجتماع امر و نهی شویم، ولو اینکه قید مندوحه را در محل نزاع معتبر ندانستیم و آنجا گفتیم که: دخالتی ندارد، اما در مقام امتثال، مرحوم آخوند(ره) هم قبول دارند که، قید مندوحه دخالت دارد و باید بین صورت مندوحه و عدم وجود مندوحه فرق گذاریم.

اگر مندوحه در کار باشد، یعنی شخص بتواند نماز را در غیر دار غصبی ایتان کند، اینجا حرف آخوند(ره) را قبول می‌کنیم، که با وجود مندوحه، بین این واجب و حرام، تزاممی در کار نیست و این شخص، این فعل را که مجمع برای عنوانین است، به داعی آن امر متعلق به طبیعت صلاه انجام می‌دهد، ممتثل می‌شود و نسبت به نهی هم عاصی می‌شود.

بنابراین این امتثال و عصیان، در فرض وجود مندوحه مطلب درستی است. جایی که مندوحه وجود دارد، یعنی می‌تواند خارج از این دار غصبی نماز بخواند، اما مع ذلك در اینجا نماز خواند، تزاممی نیست و اینجا اجتماع امر و نهی است، هم ممتثل است و هم عاصی. لذا حرف مرحوم آخوند (ره) در این فرض وجود مندوحه حرف درستی است.

اما اگر مندوحه در کار نباشد، یعنی این مکلف غیر از این دار غصبی، در جای دیگری نمی‌تواند نماز بخواند، ایشان فرموده‌اند: اینجا که مندوحه در کار نیست، داخل در کبرای باب تزاحم می‌شود، یعنی بین این امر و نهی در اینجا تزاحم بوجود می‌آید و باید قواعد باب تزاحم را در اینجا جاری کنیم، یعنی ببینیم که آیا ملاک امر اهم است یا ملاک نهی؟ و آن که یقینی‌الاهمیه یا محتمل‌الاهمیه است را، باید مقدم داریم.

اگر ملاک امر را مقدم کردیم و گفتیم: ملاک وجوب، از ملاک حرمت اهم است، در اینجا دیگر معصیتی اصلاً وجود ندارد. بنا بر قول به جواز و اینکه مندوحه نباشد، داخل در کبرای تزاحم می‌رود و جانب امر را اگر مقدم کردیم، معصیتی دیگر وجود ندارد، در حالیکه فرموده‌اید که: روی قول به جواز اجتماع امر و نهی، هم امتثال است و هم معصیت، اینجا معصیتی اصلاً وجود ندارد.

اگر جانب نهی را مقدم کرده و گفتیم: ملاکش قوی‌تر است و بخواهیم بگوییم: این نماز هم به نحو ترتبی صحیح است، که شما ترتب را منکر هستید.

اگر هم بخواهیم بگوییم: این نماز از راه ملاک فقط درست می‌شود، فرض بر این است که ملاک نهی اقوی از ملاک امر است و الان که در اینجا بالفعل امر نداریم، کاشفی از وجود ملاک نداریم. لذا ایشان فرموده‌اند که اگر مندوحه نباشد، داخل در کبرای تزاحم قرار می‌گیرد و باید قواعد باب تزاحم و مرجحات باب تزاحم را در اینجا جاری کنیم. این خلاصه این اشکال بر این قسمت فرمایش مرحوم آخوند(ره) است.

نقد و بررسی اشکال مرحوم خوئی(ره)

به نظر ما این اشکال بر مرحوم آخوند(ره) وارد نیست برای اینکه:

اولاً: اگر قید مندوحه را در محل نزاع داخل نکردید، یعنی از اول فرمودید که: نزاع در اجتماع امر و نهی ارتباطی به وجود مندوحه و عدم وجود مندوحه ندارد، نتیجه اش این می‌شود که، چه در فرض مندوحه و چه در فرض عدم مندوحه، این مورد و وجود واحد، یعنی کون در دار غصبی که مجمع‌العنوانین است، داخل در عنوان اجتماع امر و نهی است.

این که شما بفرمایید، اگر مندوحه باشد، از این مصادیق اجتماع است و اگر مندوحه در کار نباشد، داخل در کبرای تزاحم قرار می‌گیرد، معنایش این است که، شما بپذیرید که، جایی که مندوحه نیست، اصلاً از باب اجتماع امر و نهی خارج است و داخل در باب تزاحم می‌شود.

در حالیکه وقتی در آن مقدمه اثبات کردیم که، مندوحه داخل در محل نزاع نیست، یعنی چه مندوحه باشد و چه نباشد، عنوان اجتماع امر و نهی را دارد.

ثانیاً این که فرموده‌اید در فرض نبود مندوحه تزاحم است، وقتی می‌گوییم: در اینجا مندوحه نیست، یعنی غیر از دار غصبی، در جای دیگری نمی‌تواند نماز بخواند.

اما روی قول به جواز اجتماع امر و نهی، جوازیها و اجتماعیها می‌گویند: این ولو به حسب ظاهر يك وجود است اما واقعاً دو وجود است، دو وجود مرکب در ضمن يك وجود است، دو عنوان در اینجا بر این وجود منطبق است، که این عمل به اعتبار اینکه، این وجود مصداق این عنوان است، می‌شود ممتثلٌ للواجب و به اعتبار اینکه این وجود مصداق برای عنوان غصب است، می‌شود مصداقٌ للحرام.

چرا تزاحم را در اینجا مطرح کنیم؟ روی قول به اجتماع امر و نهی، اصلاً هر چه فکر می‌کنیم که چرا مسئله را ببریم در باب

تزام، این وجهی ندارد.

روی قول به جواز، یعنی قدرت بر هر دو وجود دارد، التزام در جایی است که بگوییم: قدرت مکلف بر احد الفعلین فقط تعلق پیدا می‌کند، اما در اینجا قدرت مکلف نسبت به هر دو، وجود دارد.

وقتی که قدرت هست، نسبت به این واجب، ممتثل می‌شود و نسبت به غصب هم، معصیت کرده، چون وقتی می‌گوییم: قدرت در باب التزام، معنایش این است که آمده این عمل را انجام داده، هم مصداق واجب را آورده و هم مصداق حرام را، نه اینکه بگوییم: يك فعل بیشتر نیاورده‌است.

اگر در باب التزام گفتیم: این يك فعل بیشتر نیست، که یا باید مصداق برای واجب باشد، یا مصداق برای حرام، اینجا عنوان التزام تحقق پیدا می‌کرد.

اما می‌گوییم: این در حقیقت دو فعل است، مثل جایی که فرض کنیم مندوحه در کار است، اگر آمد بیرون دار غصبی نماز خواند، در دار غصبی هم، غصبش را انجام داد، آیا می‌گویید: التزام وجود دارد. اگر رفت بیرون دار غصبی نماز خواند و بعد هم در دار غصبی تصرف کرد و غصب کرد، در اینجا نمی‌گویید التزام وجود دارد و این واجب و حرام در اینجا متزامین هستند، در این فرض هم همین را بگوییم.

در فرضی که مندوحه در کار نیست، این فعل مصداق برای صلاه است، مثل آن صلاتی که بیرون دار غصبی خوانده باشد، که مصداق برای غصب و حرام است و بین این دو هم روی قول به جواز، به نظر ما التزامی وجود ندارد.

این فعل مصداق برای طبیعت صلاه هست، پس واجب می‌شود، از این حیث هم که مصداق برای طبیعت غصب است، حرام می‌شود، هر دو عمل انجام شده‌است. التزام جایی است که قدرت بر هر دو عمل در کار نباشد، در اینجا هر دو عمل انجام شده‌است.

بنابراین روی قول به جواز اجتماع امر و نهي ولو مندوحه هم در کار نباشد، به نظر ما، عنوان التزام را ندارد.

در این قسمت می‌خواهیم از مرحوم آخوند(ره) دفاع کنیم که، اگر قائل به جواز اجتماع امر و نهي شدیم، التزام در کار نیست، چه مندوحه باشد و چه نباشد، این عملی هم که انجام می‌شود، به عنوان امتثال صحیح است.

البته مرحوم آقای خوئی(ره) بعد از اینکه اشکال کرده‌اند، گویا اینقدر این اشکال را بر مرحوم آخوند(ره) مسلم الورد گرفته‌اند که فرموده‌اند: اصلاً شاید کلام آخوند(ره) که می‌گوید: این فعل، به داعی آن امر متعلق به طبیعت، به عنوان امتثال و عبادت است، ناظر به جایی است که، مندوحه در کار باشد.

در جایی که مندوحه در کار است، بحث اجتماع امر و نهي و امتثال مطرح می‌شود. اما جایی که مندوحه نیست، باید برویم در باب التزام و قواعد باب التزام و مرجحات باب التزام را جاری کنیم.

قسمت دوم فرمایش آخوند(ره) نسبت به فرض امتناع

قسمت دوم فرمایش آخوند(ره) در این مقدمه دهم این است که: روی قول به امتناع، یا باید جانب وجوب را ترجیح دهیم یا جانب حرمت را، وقتی می‌گوییم اجتماع امر و نهي ممتنع، یعنی باید جانب یکی از این دو را ترجیح داد، اگر جانب وجوب را ترجیح دادیم، فعل مصداق برای واجب و مأمور به می‌شود و اینجا دیگر معصیت نیست.

روي قول به جواز فرموده‌اند: معصیت است، اما اینجا که جانب وجوب را ترجیح دهیم، روي قول به امتناع معصیت نیست. اگر جانب حرمت و نهی را ترجیح دادیم، مصداق برای حرام می‌شود و چیزی که مصداق برای حرام باشد، نمی‌تواند مصداق برای واجب باشد.

اینجا مرحوم آخوند(ره) بین واجب تعبدی و توسلی، فرق گذاشته‌اند که، در واجب توسلی، چون غرض اصل وجود فعل در عالم خارج است و نیازی به قصد قربت ندارد، مانعی ندارد، اگر جانب نهی را هم مقدم کردیم، روي قول به امتناع، واجب توسلی محقق می‌شود.

اما اگر واجب، واجب تعبدی باشد، مثل صلاه، باید این فعل قابلیت تقرب داشته باشد، شخص خودش هم قصد تقرب کند و فعل مبغوض برای مولا هم نباشد، خوب اینجا که جانب نهی را مقدم می‌کنیم، معنایش این است که این فعل مبغوض برای مولاست، لذا صحیح نیست.

فرموده‌اند: این مطلب که واجب تعبدی صحیح نیست، در جایی است که مکلف عالم به حرمت باشد یا جاهل باشد اما جهلش جهل عن تقصیر باشد و جهل قصوری را استثناء کرده‌اند. در جایی که يك کسی جاهل است و جهلش هم، جهل قصوری است، حرمت برای او فعلیت ندارد، پس فعلش عنوان مبغوضٌ للمولا را ندارد، لذا با آن می‌شود قصد قربت کند و به عنوان امتثال حاصل شود.

خلاصه فرمایش مرحوم آخوند(ره) این شد: اگر امتناعی شدیم بین اطلاق دلیل وجوب و دلیل حرمت تعارض است، یا دلیل وجوب مقدم است، می‌شود امتثال و یا دلیل حرمت مقدم است، می‌شود عصیان، منتهی این عصیان در فرض علم به حرمت و جهل عن تقصیر است، اما در جهل قصوری این چنین نیست.

نقد و بررسی این کلام مرحوم آخوند(ره) توسط مرحوم خوئی(ره)

مرحوم آقاي خوئی(ره) (محاضرات، جلد 4، صفحه 233) دو اشکال به این قسمت فرمایش مرحوم آخوند(ره) داشته‌اند:

اشکال اول مرحوم خوئی(ره)

اولاً فرموده‌اند: چرا شما بین واجبات تعبدیه و توسلیه فرق گذاشته‌اید؟ در برخی از واجبات توسلی، خارجاً علم داریم که، مطلق وجود آنها در عالم خارج، وافی به غرض مولاست، مثل اینکه اگر بدن انسان نجس باشد، برای رفع این نجاست، اگر با آب غصبی بدن را شستیم، خارجاً یقین داریم، این نجاست برطرف شده و می‌شود با آن نماز خواند.

اما در بعضی از واجبات توسلیه، علم نداریم به اینکه مطلق وجودش در عالم خارج، وافی به غرض مولا هست، مثلاً اگر میتی را با يك کفن غصبی دفنش کردند، یقین نداریم که، مطلق تکفین ولو به نحو غصبی، غرض مولا را محقق می‌کند.

لذا فرموده‌اند: نمی‌توانیم واجبات توسلیه را، به نحو مطلق از واجبات تعبدی جدا کنیم. در مواردی که در واجب توسلی، خارجاً علم داریم به اینکه مطلق وجودش در عالم خارج، وافی به غرض مولا هست، این حرف درستی است. اگر جانب نهی را مقدم کرده و واجب، واجب توسلی باشد، امتثال تحقق پیدا می‌کند و حرف مرحوم آخوند(ره) درست است.

اما در آن واجب توسلی که، خارجاً نمی‌دانیم که مطلق الوجود وافی به غرض مولا هست، نمی‌توانیم بگوییم: امتثال نسبت به این واجب توسلی محقق می‌شود.

درست است که، فرق بین واجب تعبدی و توسلی در این نقطه است که، در واجب تعبدی، قصد قربت لازم است، ولی در واجب توسلی، قصد قربت لازم نیست. اما این اعم از این است که بگوییم: غرض مولا حاصل می‌شود یا نه؟

به عبارت اخری، در واجب توسلی می‌گوییم قصد قربت لازم نیست، اما اینکه هر جا قصد قربت لازم نشد، مطلق الوجودش، یعنی ولو در ضمن یک فرد حرامی باشد، ولو در ضمن یک فرد غصبی باشد، مثلاً اگر تکفین میت را یک دیوانه یا بچه انجام داد، معلوم نیست که بگوییم: حالا که قصد قربت نمی‌خواهد، این دیوانه یا بچه که انجام داده و مطلق الوجودش وافی به غرض مولا باشد.

برای اینکه بفهمیم مطلق الوجود وافی به غرض هست یا نه، نیاز به این داریم که از خارج بر این معنا دلیل داشته باشیم. در جایی که دلیل داریم فیهما. اما جایی که دلیل نداشتیم، این واجب توسلی هم، حکم واجب تعبدی را پیدا می‌کند، همانطوری که اگر جانب نهدی را مقدم کردیم، می‌گوییم: دیگر واجب تعبدی محقق نمی‌شود، واجب توسلی هم برای ما، مشکوک التحقق است.

اشکال دوم مرحوم خوئی(ره)

اشکال دوم مرحوم آقای خوئی(ره) این است که شما چرا بین جهل عن تقصیر و جهل عن قصور فرق گذاشته‌اید؟ وقتی که می‌گوییم: احکام واقعی، «ثابتة لمتعلقاتها» مطلق می‌گوییم، یعنی در این احکام واقعی، علم یا جهل مکلف فرق نمی‌کند. وقتی می‌گوییم: «الصلاه واجبہ»، این وجوب واقعاً برای صلاه ثابت است، چه مکلف عالم باشد و چه جاهل، «الغصب حرام»، حرمت برای غصب ثابت است مطلقاً، علم و جهل در مرحله واقع هیچ دخالتی ندارد. پس حالا که دخالت ندارد، چطور شما فرموده‌اید: در جایی که جهل عن تقصیر هست، می‌گویید: آنجا حرمت فعلیت ندارد.

خوب دقت کردید که مرحوم آخوند(ره) فرموده: در جایی که واجب، واجب تعبدی است و مکلف جاهل مقصر است، نمی‌داند غصب حرام است، جهلش هم جهل عن تقصیر است، فعل قابلیت تقرب دارد، قصد تقرب هم تمشی می‌شود، اما چون جهلش جهل عن تقصیر است، این فعل مبعوض برای مولاست. اما جایی که جهلش جهل عن قصور است، مبعوض نیست.

اشکال ایشان این است که، آنجا هم حرمت فعلیت دارد. وقتی می‌گوییم: احکام شرعی «ثابتة لمتعلقاتها مطلقاً»، علم باشد یا نباشد، جهل باشد یا نباشد، فرقی نمی‌کند. بله جهل قصوری جلوی عقاب را می‌گیرد، اما جلوی اصل حرمت را نمی‌گیرد، این عمل حرام است، اما چون جهل قصوری دارد، می‌گوییم که: این عقاب در قیامت شامل این نمی‌شود و استحقاق عقاب ندارد.

پس اشکال دومشان هم این شد که، شما بین جهل عن تقصیر و عن قصور، در این مرحله فرق گذاشته و فرموده‌اید: عبادت در صورت نسیان و جهل قصوری صحیح است و در صورت علم و جهل عن تقصیر باطل است و ما این فرع را هم قبول نداریم.

این هم اشکال به این قسمت فرمایش آخوند(ره)، شما روی عبارات مرحوم آخوند(ره) در کفایه دقت بفرمایید، تا ببینیم که این اشکال مرحوم آقای خوئی(ره) وارد است یا نه.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين